

درس چهارصد و پنجاه و یکم

نقد مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی در بحث امکان عام

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

این قبل از اینکه کلام صاحب درة التاج را بخوانیم راجع به اشکالی که جلسه قبل آقای شیخ ... بیان کردند من فکر کردم و دیدم اشکال، اشکال درستی است البته ما مفهومی که این ضرورت الطرفین را قبول بکند نداریم ولی خود ضرورت الطرفین را به عنوان یک مفهوم می توانیم تصور کنیم.

اقسام امتناع

روی این حساب کلام مرحوم میرداماد می تواند وجه داشته باشد البته یعنی امتناع می تواند دو قسمت داشته باشد:

اول: امتناعی که خود مفهوم قابل برای امتناع باشد یعنی ماهیتی باشد که نشود آن ماهیت از نظر وجود، وجود خارجی پیدا بکند مانند شریک الباری.

دوم: اینکه خود مفهوم می باشد مثل اجتماع متناقضین، اجتماع متناقضین یک مفهوم است نه اینکه ماهیت است؛ یک مفهومی است که می گوئیم: **اجتماع النقیضین منفی الوجود بالامکان العام یا ضروری الطرفین منفی الوجود بالامکان العام** که خود این ضرورت الطرفین به عنوان یک مفهوم مورد نظر باشد نه به عنوان یک ماهیت که البته در این صورت همان امتناع بر این هم صدق می کند وقتی که ضرورت الطرفین گفتیم چون ضرورت الطرفین ممتنع است بنابراین این عدم امکان خاص بر او صدق می کند. وقتی که عدم امکان خاص که نقیض امکان خاص است صدق کرد بنابراین امکان عام دیگر بر او صدق نخواهد کرد چون ما گفتیم: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمَمْكُنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مَمْكُنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِّ**؛ هر چیزی که در تحت امکان خاص قرار نمی گیرد در تحت امکان عام قرار می گیرد و گفتیم که دو فرد در تحت امکان خاص قرار نمی گیرد: یکی واجب و یکی ممتنع. یکی از آن دو ممتنع عبارت از ضرورت الطرفین است یا اینکه بگوئیم: واجب و ممتنع و ضرورت الطرفین؛ این سه مفهوم در تحت امکان خاص قرار نمی گیرند.

بنابراین کلام مرحوم آخوند که می گوید:

فلا یصحُّ أَنْ کُلَّ مُتَمَنِّعٍ مَسْلُوبِ الضَّرُورَةِ عَمَّا هُوَ غَیْرُ وَاقِعٍ مِنْ طَرَفِهِ إِذْ ضَرُورَةُ الطَّرَفِیْنِ مَمْتَنَعٌ

و لیس یصحُ فیہ ذلک^۱.

صحیح نیست اینکه هر ممتنعی مسلوب الضرورة باشد از آن که از طرف دیگر واقعیت ندارد زیرا ضروری الطرفین ممتنع است درحالی که در ضروری الطرفین صحیح نیست که در تحت امکان عام قرار بگیرد. یعنی اگر ضرورة الطرفین را شما در نظر بگیرید در تحت امکان عام نمی گیرند یعنی چون **كُلُّ ما لیسَ بِممكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ فَهُوَ ممكنٌ بِالإمكانِ العامِ** در اینجا ضرورة الطرفین که ممتنع است در اینجا **لیسَ بِممكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ** است و امکان خاص شامل این نمی شود درحالی که ما گفتیم که این داخل در تحت امکان عام است و امکان عام هم در مانحن فیہ شامل این قضیه نمی شود زیرا امکان عام سلب ضرورت از جانب مخالف می کند درحالی که ما در ضرورة الطرفین سلب ضرورت نداریم بلکه ضرورت داریم؛ هم در جانب مخالف و هم در جانب موافق ضرورت داریم درحالی که این مسئله در تحت نقیض امکان خاص قرار گرفته است. از این نظر این اشکال بر مُشکک وارد می شود.

حالا صاحب درة التاج که قطب الدین شیرازی باشد همان طوری که عرض کردیم مسئله را به یک نحو دیگری خواست حل کند و آن عبارت از این است که گفت: ما ماهیاتی داریم که این ماهیات اصلاً ضرورت و امتناع بر نمی دارند و آن عبارت از ماهیات است؛ ماهیات در مرتبة ماهیت خودشان؛ یعنی وقتی می گوئیم: **الماهیة فی المرتبة**، ماهیت در همان رتبه ماهیتی خودش: **لا لیسٌ و لا ایسٌ و لا ممکنٌ و لا واجبٌ و لا ممتنعٌ**. پس ماهیت در رتبه ماهیتی خودش هیچ چیزی نیست؛ نه منفی و نه مثبت است و نه موجود و نه ممکن است، و نه واجب و نه ممتنع است. **الماهیة من حیث هی هی لیسٌ إلا هی**. پس وقتی که ماهیت این طور شد لذا دیگر این حکمی که شما در اینجا گفتید: **كُلُّ ما لیسَ بِممكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ فَهُوَ ممكنٌ بِالإمكانِ العامِ** کاذب خواهد شد زیرا الآن این ماهیت **لیسَ بِممكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ** زیرا این ماهیت **لا موجودٌ و لا معدومٌ** در عین اینکه **لیسَ بِممكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ**، در عین حال **لیسَ بِممكنٍ بِالإمكانِ العامِ** یعنی نه امکان خاص و نه امکان عام بر آن بار می شود.

ماهیت در مرتبة خودش مافوق وجوب و امکان و سلب ضرورت

پس هر چیزی که امکان خاص بر نمی دارد باید داخل در تحت امکان عام باشد و این قضیه قضیه کاذبه می شود چون ما ماهیت را داریم؛ نه در تحت امکان خاص و نه در تحت امکان عام است زیرا ماهیت در مرتبة خودش مافوق وجوب و امکان و سلب ضرورت است، حتی مافوق وجود و نفی و عدم است. بناءً علی هذا این مسئله در اینجا صادق نیست.

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۷۷.

ایراد مرحوم آخوند بر مطلب صاحب درة التاج

مرحوم آخوند بر این مطلب صاحب درة التاج - قطب‌الدین شیرازی - ایراد وارد می‌کنند و می‌فرمایند که ماهیات در امکان خاص و امکان عام ناظر به حیثیت وجودی آنهاست یعنی به لحاظ وجود خارجی ما یا حکم به امکان یا حکم به امتناع یا حکم به وجوب و یا حکم به احتمال طرفین می‌کنیم. ماهیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ** اصلاً خارج از این حیطة است پس داخل در **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** نیست. **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمُمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** یعنی ماهیات و مفاهیمی که قابلیت انتساب به خارج را داشته باشند، براساس این قابلیت حالا ببینیم این چه نوع قابلیت است؛ آیا قابلیت به نحو امتناع است یا به نحو وجوب است یا به نحو تساوی الطرفین است؟ اما ماهیت در مرتبه خودش اصلاً از دایره بحث خارج [است] مثل اینکه بگوییم: آیا خداوند آبی یا سبز است؟ اصلاً اینکه خداوند آبی است یا سبز است یا سبز نیست اصلاً معنا ندارد چون جوهر مجرد از تحت لون خارج است تا اینکه بخواهیم لون را از او نفی بکنیم. باید آن ظرف و شیء ما قابلیت برای کیف را داشته باشد، بعد بگوییم که این لون را ندارد و لون دیگر را دارد اما موضوع مجرد اصلاً قابلیت برای تلون و تکلیف به لون را ندارد، پس چگونه ما بخواهیم اثبات لون یا نفی لون از او را بخواهیم بکنیم؟!

ماهیت در مرتبه خودش نه حتی در مرتبه ذهن ...؛ **الماهية إِمَّا أَنْ يُعْتَبَرُ فِي الذَّهْنِ وَ إِمَّا أَنْ يُعْتَبَرُ فِي الْخَارِجِ**، ماهیتی که **يُعْتَبَرُ فِي الْخَارِجِ وَ هُوَ أَفْرَادٌ مِنْ أَفْرَادِ تِلْكَ الطَّبِيعَةِ النُّوعِيَّةِ**، ماهیتی که **يُعْتَبَرُ فِي الذَّهْنِ هُوَ نَفْسُ الْمَاهِيَةِ الْمَوْجُودَةِ بِالْوُجُودِ الذَّهْنِيِّ**. ولی یک مرتبه که اصطلاح فلاسفه است **الماهية في المرتبة** می‌باشد؛ ماهیت در مرتبه ماهیتی خودش، نه در مرتبه وجود ذهنی. ممکن است شما ماهیتی را در ذهن خودتان موجود کنید درحالی که وجود خارجی هم نداشته باشد. من باب مثال من می‌گویم: عنقاء؛ تا «عنقاء» گفتم در اذهان همه شما یک پرنده و طیری آمد که اوصافش را در کتاب‌ها نوشته‌اند. درست شد؟! خب این که در وجود شما آمد واقعاً وجود دارد یا ندارد؟! الآن که در وجود شما وجود پیدا کرد درحالی که در خارج وجود ندارد. دلیل بر آن این است که اگر شما واقعاً یک قلم و کاغذ در دست بگیرد آنچه را که در وجود خودتان محقق شده روی کاغذ می‌آورد بعد متوجه می‌شوید که این اشکالی که روی کاغذ کشیدید هرکدام با دیگری متفاوت است. پس معلوم می‌شود در هر ذهنی یک وجود خاص پیدا کرده درحالی که عنقاء که بیش از یک وجود ندارد. اگر قرار باشد وجود داشته باشد ده تا وجود که ندارد! الآن به تعداد افراد یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، ... یازده، دوازده، سیزده ...، همین طور به تعداد افرادی که دارای وجود ذهنی هستند، به تعداد وجود ذهنی عنقاء محقق شد درحالی که عنقاء یکی بیشتر نیست. پس این عنقاء و این ماهیت، ماهیت فی المرتبه نیست بلکه ماهیت **فِي الْوُجُودِ الذَّهْنِيِّ** است. از این مرتبه بالاتر یک مرتبه‌ای داریم که به آن می‌گوییم: **الماهية في المرتبة**؛ ماهیت در رتبه خودش. آن ماهیت در رتبه خودش ماهیتی است که ذهن در تعمل عقلی آن ماهیت

را حتی از وجود ذهنی هم معرفی می‌کند و او را از وجود ذهنی تبرئه می‌کند. آن ماهیت در آن مرتبه، همانی است که ما می‌گوییم: آیا **عنقاء موجودٌ فی الخارج** او لا؟ نه آن عنقائی که در ذهن موجود است، در خارج هست یا خیر، بلکه آن عنقائی که در ذهن هست، **موجودٌ**. در واقع یک عنقاء دیگری هست که ذهن آمده آن عنقاء را حتی از وجود ذهنی هم معرفی کرده است و لباس وجود ذهنی را از تن او کَنده است؛ آن عنقاء آیا در خارج هست یا نیست؟!

به‌طور کلی احکامی که روی طبیعت‌های نوعیه می‌کنیم همه آنها ماهیت فی المرتبه هستند. یعنی احکامی است که روی خود ماهیت **من حیث هی هی می‌رود؛** انسان **من حیث هی هی حیوانٌ ناطقٌ سِوَاءٌ وُجِدَ فی الخارج** او لا، **الأربعةٌ زَوْجٌ سِوَاءٌ وُجِدَ فی الخارج** او لا، **الثلاثةُ فردٌ سِوَاءٌ وُجِدَ فی الخارج** او لا. تمام این احکامی که ما روی طبایع نوعیه می‌کنیم احکامی است که به خود آن طبایع نوعیه برمی‌گردد نه به لحاظ وجود خارجی و نه به لحاظ وجود ذهنی‌شان. بنابراین این ماهیت اصلاً از دایره امکان خاص خارج است و دیگر فردی برای امکان خاص نمی‌تواند باشد. چون وقتی که ما می‌گوییم: «امکان خاص»، ماهیتی منظور ماست که از نقطه نظر وجود خارجی متساوی‌الطرفین باشد یعنی ماهیت را به لحاظ وجود خارجی وقتی مقایسه کنیم بگوییم: احتمال وجود و احتمال عدم، تساوی است مثل **زیدٌ موجودٌ** یا اینکه **زیدٌ قائمٌ بالإمكان الخاص**. به این کیفیت ما ماهیت را لحاظ می‌کنیم.

بنابراین نقیض این امکان خاص هم ماهیتی خواهد شد که به لحاظ وجود خارجی حکم به نقیض [او] شده است. وقتی می‌گوییم: چیزی امکان خاص ندارد یعنی چیزی به لحاظ وجود خارج در تحت امکان خاص نیست؛ **إمّا واجبٌ و إمّا ممتنعٌ**. درست شد؟! پس ماهیت را به لحاظ وجود خارج، حکم امکان خاص روی آن می‌کنیم و به لحاظ وجود خارج، نقیض امکان خاص را برای آن می‌آوریم اما ماهیت در مرتبه خودش که امکان خاص بر او حمل نمی‌شود در نقیض هم سلب امکان خاص از او نمی‌شود. این ماهیت **ماهیهٌ فی المرتبه** است که نه حکم وجودی و نه حکم عدمی بر آن می‌شود، و نه امکان و نه حکم ضرورت بر آن می‌شود، و نه حکم دوام و نه حکم به امتناع بر آن می‌شود؛ هیچ حکمی به آن نمی‌شود. بنابراین این اشکالی که صاحب دره التاج فرمودند این اشکال بر این مشکک وارد نیست.

صاحبُ درة التاج أرادَ مُناقضةَ قولِهِمْ كُلُّ ما لیسَ بِممكنٍ بِالإمكان الخاصِّ فَهُوَ مُمكنٌ بِالإمكان العامِّ بَأَنَّهُ لا یصدقُ عَلَى الماهیهِ مِنْ حیث هی هی الممكنُ بِالإمكان الخاصِّ و لا یصدقُ عَلَیْها مِنْ تِلْكَ الحیثیهِ الممكنِ بِالإمكان العامِّ أیضاً.

صاحب دره التاج خواسته است قول اینها را نقض کند که می‌گویند: **كُلُّ ما لیسَ بِممكنٍ بِالإمكان الخاصِّ فَهُوَ ممكنٌ بِالإمكان العامِّ**، می‌گویند: برای این قضیه نقض داریم. نقض ما چیست؟ **الماهیه فی المرتبه** است. به خود ماهیت **من حیث هی هی امکان خاص نمی‌گوییم**، چون **الماهیهٌ مِنْ من حیث هی هی**

لیست **إلا هی لا موجودٌ و لا معدومٌ، لا ممکنٌ و لا واجبٌ** پس در تحت امکان خاص نیست. روی این حساب دیگر ممکن به امکان عام هم نیست پس اینکه شما فرمودید: **كُلُّ ما لیسَ بِممكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ فَهُوَ ممكنٌ بِالإمكانِ العامِ**، این دروغ در آمد! چون ما یک چیزی پیدا کردیم که ممکن به امکان خاص و ممکن به امکان عام هم نیست!

و هذه المناقضة غير مرضية إذ المراد التصادق بحسب نفس الأمر و إن لم يكن بحسب بعض مراتب الماهية في نفس الأمر من الاعتبارات العقلية^۱.

این مناقضه مورد رضا نیست چون مراد از ماهیت، انطباق با خارج است، تصادق با خارج و با نفس الامر و با واقع است، نه **من حیث هی هی**. در **من حیث هی هی** تصادق نیست. اگر ما گفتیم: **الإنسان حیوانٌ ناطقٌ** این تصادق به حسب واقع نیست این تصادق به حسب رتبه است اگر گفتیم: **الإنسان حَجْرٌ** این تکاذب به حسب رتبه است زیرا شما در ماهیت انسان حجریت را آوردید در حالی که باید در ماهیت انسان حیوان و ناطق باید بیاورید. پس این تصادق و تکاذب در نفس الامر نیست بلکه به حسب رتبه و مرتبه ماهیت است. اگر شما گفتید: **الأربعة فردٌ** در اینجا این تکاذب بر حسب نفس الامر نیست یعنی نفس الامر آن همین است. در اینجا منظور از نفس الامر، نفس الامر ماهیتی است نه نفس الامر به معنای واقع. اینجا نفس الامر به معنای واقع خارجی است. شما که می گوید: **الأربعة فردٌ** این در اینجا کذب است و این کذب نه به خاطر منطبق شدنش با خارج است بلکه به خاطر عدم انطباق با خود آن مرتبه ماهیت است ولی ما در امکان خاص، تصادق و تکاذب با واقع را می خواهیم؛ یعنی می خواهیم بگوییم که در **زید قائمٌ، زید قائمٌ في الخارج ممکن بِالإمكان العام أو ممكنٌ بِالإمكان خاص**.

و إن لم يكن بحسب بعض ... اگرچه به حسب بعضی از مراتب ماهیت در نفس الامر از اعتبارات عقلیه است یعنی به حسب بعضی از مراتب از اعتبارات عقلیه است یعنی عقل این را معتبر می داند و در ذهن وجود می دهد. همین که عقل معتبر می داند یعنی در ذهن به او وجود می دهد؛ به حسب مرتبه خودش این اعتبار عقلی است؛ یعنی عقل او را از وجود جدا می کند و به او در نفس خود وجود می دهد، اسم او را جنس می گذارد و اسم دیگری را فصل می گذارد این را منطبق می شمارد و آن را غیر منطبق می شمارد. اگر بگوییم: **الإنسان حیوانٌ ناطقٌ، قضیه صادقه می شود و اگر بگوییم: الإنسان حَجْرٌ، قضیه کاذبه می شود**. این اعتبارات، اعتبارات نفس الامر عقلی است نه اینکه تصادق به حسب انطباق با خارج است و ما ماهیتی را در تحت امکان خاص باید بیاوریم که ارتباط او را با خارج در امکان خاص باید بیان بکنیم نه اینکه ارتباط او را در عالم ذهن [بیان کنیم]. پس اگر بگوییم: **زید حیوانٌ ناطقٌ بِالإمكان الخاص** منظور امکان خاص خارجی است یعنی موجودیت این

^۱. همان، ص ۳۷۸.

ارتباط مورد نظر است اما ما نمی‌توانیم بگوییم: **زید حیوان ناطق بِالْإمكان الخاص** که مقصود ما در اینجا صدق به حسب مرتبه عقلی باشد زیرا در مرتبه عقلی حیوان ناطقیت برای انسان ضرورت دارد نه اینکه امکان خاص است اما اگر ما به همین **زید ناطق بِالْإمكان الخاص** جنبه خارجی دادیم، من باب مثال می‌خواهیم بگوییم: **زید ممکن الوجود بِالْإمكان الخاص** این در اینجا فی نفس الأمر به معنای خارج می‌شود.

بنابراین گرچه ماهیت به حسب بعضی مراتب عقلی قابل صدق بر نفس الأمر است - نفس الأمر یعنی همان اعتبار عقلی - ولی آن نفس‌الأمری که باید در اینجا تحت امکان خاص قرار بگیرد و نقیضش عدم امکان خاص است آن نفس‌الأمری است که ماهیت را در انطباق با خارج از نظر وجود و از نظر عدم بسنجیم. درست شد؟! شما در اینجا ماهیت را در مرتبه لحاظ کردید، ماهیت در مرتبه خودش **لا موجود و لا معدوم**، وقتی **لا موجود لا معدوم** شد پس اصلاً نه امکان خاص شامل او خواهد شد و نه نقیض امکان خاص شامل آن خواهد نشد و اصلاً از محط بحث خارج است لذا اشکال وارد نیست.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد